

رقص پدیدارشناسی هرمنوتیکی بر فهم

سهند ستاری / Sattari.sa@gmail.com

در این نوشتار سعی بر آن است تا با گام‌های کوتاه بر سیر و پیدایش ماهیت فلسفی هرمنوتیک از پدیدارشناسی به پدیدارشناسی هرمنوتیکی قدم برداریم.

با آغاز کوشش و فلسفیدن جهت تاویل و تفسیر متون مقدس، زمینه برای پیدایش شاخه‌ی به نام هرمنوتیک فراهم شد. ریشه و معنای لغوی آن، که برگرفته از فعل یونانی «هرمینوین» است به فن و هنر تاویل بیان شده است که کانون توجه این مقوله به تفسیر متن اشاره دارد.

هر یک از مراحل دانش هرمنوتیک به یک رویکرد و فرایندی در سیر فهم و تاویل در تاریخ بدل شده است که دکتر حنایی کاشانی در ترجمه ریچارد ا. پالم، حوزه فعالیت این دانش را در شش مرحله تقسیم بندی کرده است: ۱- نظریه تفسیر کتاب مقدس ۲- روش شناسی عام لغوی ۳- علم هرگونه فهم زبانی ۴- مبنای روش شناختی ۵- پدیدارشناسی وجود و پدیدارشناسی فهم وجودی ۶- نظام‌های تاویل. اما پررنگ‌ترین سیر و مرحله از تحول این دانش با آغازگری تاویل بر متون مقدس پایه ریزی شد تا شاید بتوان به نوعی اصالت علم هرمنوتیک را در این مرحله یافت. با ظهور شلایر ماکر هرمنوتیک از حوزه انحصاری متون مقدس جدا شده و هر متنی را شامل شد. وی که آغازگر هرمنوتیک مدرن به شمار می‌رود به دنبال روشمند کردن فهم به واسطه فاصله گرفتن از بد فهمی گام به میدان اندیشه هرمنوتیک گذاشت. شلایر ماکر با تزریق انقلابی در رگ‌های هرمنوتیک، جزئیات پیدایش مرحله سوم را پی ریزی کرد.

دیلتای که متأثر از اندیشه او بود هرمنوتیک روشی را بنا نهاد. او برای فهمیدن به دنبال روش بود لذا متوجه این موضوع شد که آنچه موجب پیدایش هرمنوتیک روشی می‌شود، روش فهمیدن یا درون فهمی است. وی مبنای روش شناختی از شاخه چهارم را شکل داد. با طلوع اندیشه جدید از آرای هرمنوتیک، هایدگر هرمنوتیک غیرروشی را از دریچه آگزیستانسیالیسم با مولفه‌های تابع به هستن انسان، بنا نهاد. هایدگر جدایی مسیر هرمنوتیک از انسان را غیرممکن پنداشت و با پایه ریزی هرمنوتیک فلسفی جریانی نو بر تئوری فهم تزریق کرد. همان طور که در سیر تقسیم بندی پالم نیز مشهود است هایدگر از بطن اندیشه پدیدارشناسی که از مرشد خود هوسرل کسب کرده بود، به بنیان هرمنوتیک فلسفی رسید. ما در این نوشتار هرمنوتیک را از گذرگاه پدیدارشناسی و از منظر فلسفی با توابع آگزیستانسیالیستی نظاره خواهیم کرد.

در فضای اندیشه دنیای مدرن که به دنبال ارزش‌های جهان شمول هستند، فیلسوف مدرن نیز به دنبال یافتن روشی است، روشی در مبنای واحد. از این رو غالب آنان به یک روش اولیه پایبندند که به وحدت روش تعبیر می‌شود؛ منجمله هوسرل که روش پدیدارشناسی را مبنای روشی قرار می‌دهد یا دکارت که ریاضیات را تنها روش برای کشف حقیقت می‌پندارد. قبول تکرر روش با فضای تفکر مدرن مغایرات دارد. اما در دیدگاه هرمنوتیک غیرروشی، اگر روش را در رکاب حقیقت پذیریم، در واقع حقیقت را از جانب یک روش معلوم و مشخص پی ریزی کنیم، دیدگاهی محدود به پاس تقابل با پلورالیسم روشی خواهیم داشت که از فضای معرفت شناختی حقیقت چنین بر نمی‌آید. لذا اندیشه‌ی که به تکرر روش برای نیل به حقیقت اشاره دارد، می‌تواند فن تاویل برای انسانی که به قول دکتر خاتمی هرمنوت است را منظور دارد. در پی تحلیل هرمنوتیک روشی و غیرروشی، انگیزه پیدایش تعارضات در ابنا دو قشر از هرمنوتیک هویدا می‌شود که از پس نیل به حقیقت، مرزبندی فضاها معلوم می‌شود. از این رو تفاوت فضای هرمنوتیک غیرروشی یا فلسفی در قبال موضوع روشمندی کردن فهم بیشتر نمایان می‌شود.

در هرمنوتیک فلسفی هدف فهمیدن خود فهم است

که محصول گفت و گو بین فاعل شناسان و موضوع شناسایی است که فن زائیده هرمنوتیک، ابزاری است جهت نیل به فهم. مارتین هایدگر به دنبال فهمیدن خود فهم در کش و قوس با امر هستی شناسانه و وجود گرایی بود. علم هرمنوتیک از دید او، دیگر به منزله یافتن روش شناختی نبود، بل در پی یافتن پدیدار شناختی از هستن دازاین بود. تحلیل هایدگر در باب پدیدار شناختی تنها از دریچه هرمنوتیک امکان پذیر بود. لذا وی هرمنوتیک فلسفی را بنیان نهاد تا با گریز از حیطه هرمنوتیک زبانی و روشی پیشینان، ریشه هستن دازاین را در فهم از برای چند روشی جست و جو کند. هایدگر در بنیان هرمنوتیک فلسفی از پدیدارشناسی هوسرل، آن کلیدهای مفهومی را یافت که به شناسایی وجود دازاین بسیار کمک کرد.

دغدغه‌ها و گرایش‌ها و نیازها و ضرورت‌ها در مجرای انگیزه، صورت بودن انسان را تحت الشعاع قرار می‌دهد و در واقع جهان او را با نسبیت‌های گوناگون شکل می‌دهد. آیین بندی جهان انسان از پس تکاپو و ارتباط تنگاتنگ او با هستی، با فن تاویل از برای حصول فهم، دست به انکشاف می‌زند تا علم هرمنوتیک را با مدیون ساختن همه چیز به فهم، منوط به حصول پیش فهم مفاهیم، طرح ریزی کند.

رویکرد هایدگر به هرمنوتیک از موضع آگزیستانسیالیسم که بنیان و ساختار آن را از مبنای پدیدار شناختی هوسرل در تبع انتقاد به فعل دیگری مختم کرد، با گذر از روش واحد مرشد خود، به پلورالیسم روشی رسید تا هرمنوتیک فلسفی را تبیین سازد.

پدیدارشناسی حوزه اخذ و ادراک پیش فهم پدیدارها را معلوم و مشخص می‌سازد. هوسرل با تفکر در راستای دید قرار دادن کارکرد آگاهی در جایگاه سوژکتیویته به این حوزه روی آورد، در حالی که هایدگر با رخنه در پدیدارشناسی او، اسباب ضروری هستی را با وجهه تاریخی انسان دید. او در موشکافی پدیدارشناسی هوسرل به حیطه بی‌متفاوت رسید.

از دیدگاه هایدگر هرمنوتیک دیدگاه و عامل آگزیستانسیالیسم است که صورت وجودی انسان است. یعنی انسان از برای انسان بودن، از پس تقدم وجود بر ماهیت به هر چیزی که بنگرد به سوی هرمنوتیک منظور خواهد داشت. از این رو هایدگر اساساً از تصمیم هوسرل به بازگشت پدیدارها از منظر دریافت پیش فهم مفاهیم، به سوی آگاهی انسان بی‌تمایل بود. او معتقد بود که هستن دازاین از گذر واقع‌بودگی و تقدم وجود، همچنان امر اصلی‌تری از آگاهی انسان و علم اوست. از این رو هایدگر با فعلیت پدیدارشناسی هوسرل شاهراه فلسفه خود را تعریف کرد و اساساً با قلمداد کردن خود فلسفه به هرمنوتیک، اندیشه او را با عدسی ذره‌بینی کرد

در هرمنوتیک فلسفی هدف فهمیدن خود فهم است که محصول گفت و گو بین فاعل شناسان و موضوع شناسایی است که فن زائیده هرمنوتیک، ابزاری است جهت نیل به فهم. مارتین هایدگر به دنبال فهمیدن خود فهم در کش و قوس با امر هستی شناسانه و وجود گرایی بود. علم هرمنوتیک از دید او، دیگر به منزله یافتن روش شناختی نبود، بل در پی یافتن پدیدار شناختی از هستن دازاین بود. تحلیل هایدگر در باب پدیدار شناختی تنها از دریچه هرمنوتیک امکان پذیر بود. لذا وی هرمنوتیک فلسفی را بنیان نهاد تا با گریز از حیطه هرمنوتیک زبانی و روشی پیشینان، ریشه هستن دازاین را در فهم از برای چند روشی جست و جو کند. هایدگر در بنیان هرمنوتیک فلسفی از پدیدارشناسی هوسرل، آن کلیدهای مفهومی را یافت که به شناسایی وجود دازاین بسیار کمک کرد.



به فضای نقادی کشاند تا پدیدارشناسی و روش آن اساساً ماهیتی متفاوت پیدا کند. این تفاوت در بطن هرمنوتیک متولد شد. از این رو برای شناسایی حوزه علم هرمنوتیک نوع پدیدارشناسی هایدگر که پدیدارشناسی هرمنوتیکی نامیده می‌شود ملزوم نظر به پدیدارشناسی هوسرل است. هوسرل پدیدارشناسی را روشی برای تاویل و تفسیر عالم حیات تعیین کرد که پدیدارشناسی را صرفاً روشی واحد پنداشت نه روشی در کنار دیگر روش‌ها. او به مانند دکارت - که ریاضیات را تنها روش یقینی پنداشت - معتقد بود عقلانیت انسان امری قطعی است، هدف و نهایت و غایت آن نیز قابل بررسی است، در این میان تنها روش رسیدن به آن هنوز معلوم نشده است. او این روش را تا جایی نیازمند پدیدارشناسی کرد که هر آنچه در ذهن به شکل ناهمگون و ناموزون است، در لایه لایه روشمند شدن و نیل به هدف، فقط از طریق پدیدارشناسی مقنن شود. در واقع گشایش پیش فهم‌های مفاهیم در مقام فعالیت ذهن استعلایی انسان با کارکرد آگاهی به انسجام روش واحد منجر می‌شود. اما در ابتدای تحلیل اندیشه هایدگر شاهد حرکتی در خطوط منطبق با اندیشه هوسرل هستیم که هر چه پیش‌تر می‌رویم، این خطوط از هم فاصله می‌گیرند. این تحلیل فلسفه‌ی به رخدادهای اندیشه‌ی بی‌بازمانی گرد که هوسرل و حتی دیلتای نتوانسته بودند به آن بپردازند. در واقع هایدگر هستندگی هستی را در تقدم بنیادین بر امر آگاهی و علم دازاین می‌داند.

هوسرل در حیطه پدیدارشناسی، روان انسان را عینی پنداشت و به تشبیه خودش به لحاظ التفاتی مربوط کرد که علاوه بر آن، ابژه اصلی فلسفه را خود پدیده‌ها دانست و درصدد تبیین روشی توصیفی برای بیان امور از لحاظ هویتشان شد. از این رو پدیدارشناسی را مطرح کرد تا در گام اول آگاهی انسان را در برابر موضوع‌ها مشخص کند. به زعم هایدگر تمام پدیده‌ها و امور از ماهیتی آشکارکننده سود می‌برند. از ارتباط تنگاتنگ انسان و هستی، هستن دازاین را منوط به انکشاف و گشایش وجود و هستی می‌پندارد. از این رو وی درصدد آن برآمد تا با ابداع روشی تازه در نحوه تفکر، پرسش از هستی را به شکلی مطرح کند که وجود یا هستی خودش بر انکشاف خود برآید. از این رویکرد، هایدگر بر آن است تا بانی زایش بستر اساسی فهم موجودات را، قلمرو تجربیات و کوشش مداوم مطرح کند. این رویکرد هایدگر به تقابل با تفکیک و بی‌اهمیتی پدیدارشناسی هوسرل به وجود بر می‌گردد. در تحلیل بودن استعلایی، ذهن منوط و وابسته به ریشه خود یعنی وجود است. هوسرل منکر چنین فضایی بود و حاضر بازگشت به امر وجودی نشد. در حالی که هایدگر در موضعی قرینه به اندیشه هوسرل ذهنیت را در فضای حذفی از وجود، با مفهوم حیاتی در تناقض دید.

با تلقی «فهم» به عنوان امری معرفتی که هوسرل و دیلتای بر این باور بودند، جایگاه هستی شناسانه فهم، بر ابهامی غبار آلود رسد خواهد شد. از موضع وجودگرایانه هایدگر مقبولیت امر معرفتی فهم، تناقضی را حاکم خواهد کرد. از این رو برای هایدگر و در



هرمنوتیک فلسفی، فهم امری معرفتی نیست. برای او فهمیدن نه یافتن روش بود و نه کشف ماهیت. فهم یکی از ابعاد وجود دازاین است که تمایز این هستنده را با دیگر هستندگان معلوم می‌سازد. لذا تفاوت اساسی هایدگر با هوسرل در تعریف انسان، در دازاین و فعلیت ذهن استعلایی اوست. از این روست که در هرمنوتیک فلسفی دیگر به دنبال فعلیت ذهن استعلایی انسانها نیستیم، چرا که اگر باشد، باید در ضمن وجود انسان، خود را نشان دهد. لذا اندیشه هوسرل، پدیدارشناسی از برای موضوع است و در اندیشه هایدگر، پدیدارشناسی دازاین و پیوست آن مشخص ساختن ماهیت وجودی او است. از مبنای اصلی در پدیدارشناسی هایدگر، صورت آگاه شدن انسان به هستی است که از طریق فهم و زبان و قرار گرفتن در موقعیت‌ها شکل می‌گیرد. فهمیدن در نقطه عطف امکانات وجودی انسان قرار دارد. از آنجاست که فهم جنبه هرمنوتیکی بر خود می‌گیرد، تا اینکه بنیان وصول به فهم از دریچه پدیدارشناسی هرمنوتیکی امری بنیادی در فهمیدن خود فهم شود. لذا هایدگر منظری جدید از فهم به روی اندیشه انسان باز می‌کند تا فهم را از امور معرفتی تمییز دهیم.

زندگی و هستن دازاین که ارتباطات هستی با انسان را در احتمالی به دست آورده و به احتمالی از دست می‌دهد، در پنهان و هدف‌ها و امکاناتی که در پس پیدایش در سایه چتر فهم به دست می‌آورد، محتاج شهود پیش مفاهیم است. دازاین که در پی پرده‌داری با فهم خود در هستی است هستنده‌ی است که در بین دیگر هستندگان وجود دارد و فضای شناختی حاکم در جهان و نیز قلمرو تجربیات همیشگی خود قرار دارد. هایدگر از فهم هرمنوتیکی برای تاویل و تفسیر دازاین نام می‌برد. در واقع فعالیت اصلی دازاین تفسیر و تاویل هستن خودش است چرا که هستی همواره در پی گذر از تاریخ از پس رقصندگی سنت، سایه‌ی حکیم وار بر خود می‌بیند که درصدد اظهار تابش نور بر سایه است.

هایدگر با پدیدارشناسی که به عنوان روش فلسفی خود یاد می‌کند، درصدد رسوخ به پیش فهم‌هایی است که در طول تاریخ رقصیده‌اند و از پس تقدم وجود، از دازاین به آگاهی او رسید. از این رو در پدیدارشناسی، به هستی این امکان داده می‌شود که وجودهای خود را هویدا کند. لذا ارتباط تنگاتنگی بین پدیدارشناسی و هستی شناسی لمس کرد تا بر این نظر تاکید باشد که با پدیدارشناسی فرصت برای دازاین پیش می‌آید تا خودی نشان دهد و خویش را مطرح سازد. در واقع با پدیدارشناسی، هرمنوتیک فلسفی را آغاز کرده تا با دریافت ماقبل مفهومی پدیدارها با ابزار تاویل، فهمیدن خود فهم را امری ممکن سازد.

رجحان مقوله فهم در بنیدند اندیشه آدمی در تمام مکاتب مطرح شده، با این تمایز که آگاهی بانیان از برتری آن، تمثالی از ابزار، برای حجاب ناآگاهی ملموس داشته‌اند. ابزار طرح ریزی آن تمایلات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی هر دوران را با رقص قدرت نمایان کرده است. آدمی با شرط جست و جوی اندیشه استعلایی‌اش پرده از حجاب ظلمت دوران‌ها برخواهد داشت و نمود انسان را بر تاریخ آیندگان نقش خواهد داد.